

بررسی تطبیقی مضمون‌های کتاب «ذیل نفثة المصدور» با امثال و حکم عربی

سهیل یاری گلدره

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه رازی کرمانشاه.

چکیده:

کتاب ذیل نفثة المصدور تألیف نجم الدین ابوالرجاء قمی که در حدود ۵۸۴ قمری نوشته شده، متضمن شرح حال هفده تن از وزیران سلجوقی، از دوره دوم وزارت قوام الدین درگزینی تا پایان وزارت عزیز الدین کاشی است که ابوالرجاء قمی مشاهدات خود را در این کتاب با رعایت امانت، ثبت و ضبط کرده است. این کتاب در موضوع خود منبعی دسته اول برای تاریخ سلجوقیان عراق و شایسته بررسی‌های بیشتر است.^۲

این کتاب «به برکت کنجکاوای علمی شرق شناسان خارجی شناخته و ارزش ادبی و تاریخی آن آشکار شد. نخست الن لوثر Allen Luther، ایران شناس فقید دانشگاه ان اربر می‌شیکان، مقاله‌ای درباره اهمیت کتاب در مجله Der Islam آلمان در سال ۱۹۶۶ چاپ کرد و سپس شاگرد او استفان فرینکس Stephen Fairbanks به پیشنهاد وی آن را مبنای رساله دکتری خود قرار داد»^۳، اما در ایران کتاب مذکور دو بار چاپ شده است: نخست استاد دانش پژوه کتاب را با نام «تاریخ الوزراء» (۱۳۶۳) چاپ کردند، «اما چون آن دانشمند عالی‌قدر و کتاب‌شناس بی‌بدیل در آن اوان در سال‌های پایانی زندگی بود چاپی چندان مُتَّفَح از کار درنیامده و در آن بندهایی از متن اصلی، از جمله یک ورق کامل (برگ ۱۸۰ پ-۱۸۱) از نسخه اساس، افتاده بود»^۴. سپس استاد سیدحسین مدرّسی طباطبایی کتاب را با عنوان «ذیل نفثة المصدور» (چاپ اول ۱۳۸۶، چاپ دوم ۱۳۸۸)، با مرتفع‌گرداندن پاره‌ای از کاستی‌های چاپ استاد دانش پژوه چاپ کرده‌اند. از آنجا که در هر دو چاپ متأسفانه عموم لغات و تعبیرات و اصطلاحات و کنایات، تبیین و معنا و امثال و مصاریع و ابیات عربی اغلب مشکول و عموماً ترجمه نشده‌اند، بسی می‌زیید که این کتاب ارزشمند با تعلیقات و حواشی بیشتر و نمایه‌های مختلفی چاپ گردد.

کلیدواژه:

کتاب ذیل نفثة المصدور، امثال و حکم عربی، تاریخ سلجوقیان، وزیران سلجوقی، نجم الدین ابوالرجاء قمی، بررسی تطبیقی.

۱. در چاپ استاد دانش‌پژوه عنوان کتاب «تاریخ الوزراء» است، اما «این نام در متن [کتاب] نیست و نباید نامی باشد که مؤلف خود به کتاب داده بود.

مرزبان‌نامه هم از آن به عنوان «ذیل نفثة المصدور» یاد می‌کند». (قمی، [مقدمه مدرّسی طباطبایی]، ذیل نفثة المصدور، ص ۱۵)

۲. قمی، تاریخ الوزراء، [مقدمه دانش‌پژوه]، ص ۴۸.

۳. قمی، ذیل نفثة المصدور، [مقدمه مدرّسی طباطبایی]، ص ۱۵.

۴. همان، ص ۱۲.

فَإِنَّ الشُّيُوفَ تَحُزُّ الرِّقَابَ
وَتَعِجِرُ عَمَّا تَنَالُ الإِبْرَ.^۹

ترجمه: هرگز دشمنی را کوچک شمار که تورا نشانه گرفته است، هر چند دستانش کوتاه باشند؛ چرا که شمشیر گردن می‌زند، اما از کاری که سوزن می‌تواند کرد درمانده است.

۳. ایشان را سیل میرد و خبر نداشتند^{۱۰}

معادل عربی:

سَيْلٌ بِهِ وَهَوَلا يَدْرِى.^{۱۱}

ترجمه: او را سیل برده است و نمی‌داند.

۴. مشهورتر از اسبِ اَبَلَقِ^{۱۲}

معادل عربی:

أَشْهُرُ مِنَ الْفَرَسِ الْأَبْلَقِ.^{۱۳}

ترجمه: مشهورتر از اسبِ پیسه.^{۱۴}

۵. دُمِ خرمی پیمودند که هرگز زیادت نشود^{۱۵}

معادل عربی:

ثَعَالِبِي دَرِ ثِمَارِ الْقُلُوبِ، ذِيلُ «ذَنْبِ الْحِمَارِ» چنين نوشته است: هر چیزی را که افزون می‌گردد و کاهش نمی‌یابد به دُمِ خرم مثل زنند.^{۱۶}

۶. تا لَوْنِ غُرَابِ، سفید نشود، از اهل روزگار مردمی نیاید^{۱۷}

معادل عربی:

لَا يَكُونُ ذَلِكَ / كَذَا حَتَّى يَشِيبَ الْغُرَابُ.^{۱۸}

ترجمه: چنین نخواهد شد مگر آنگاه که کلاغ پیر شود.

از آنجا که معتقد بوده‌اند که «... أَنَّ الْغُرَابَ لَا يَشِيبُ أَبَدًا»^{۱۹} یعنی:

کلاغ هرگز پیر نمی‌گردد، مفهوم مثل این است که هرگز آن کار صورت نمی‌گیرد. گاهی نیز گویند: «لَا أَفْعَلُ كَذَا حَتَّى يَشِيبَ الْغُرَابُ»^{۲۰}.

۷. پیشکاران او چون پایِ پیل بودند که بر قَدِّ تَنَشِ آفریده بودند^{۲۱}

معادل عربی:

نثر کتاب ذیل نفثة المصدور را می‌توان نثری ترکیبی دانست. به این معنی که هم از خصوصیات نثر مُرْسَل در آن یافت می‌شود که همان سادگی بیان و کوتاهی جمله‌ها و کاربرد اندک آرایه‌های لفظی است و هم از ویژگی‌های نثر موزون و مُسَجَّع و نیز نثر فنی که در آن از استشهداد به آیات و احادیث و اشعار و امثال عربی استفاده می‌شود. این عناصر همگی در حد اعتدال به کار رفته و موجب نشده است که خواننده در درک مفهوم با دشواری و پیچیدگی روبه‌رو شود.

یکی از مهمترین ویژگی‌های این کتاب شباهت‌های فراوان مضمون‌های فارسی آن با امثال و حکم و مضامین عربی است که در متون ادبی عرب دیده می‌شود؛ به گونه‌ای که می‌توان مدعی شد که در هیچ یک از متون منشور فارسی این مایه مضامین مشترک یافت نمی‌شود. در عموم متون نثر فنی و متکلف و مصنوع اشاره به صورت عربی امثال و حکم عربی است تا کاربرد ترجمه آنها در مطاوی متن. این نکته را نیز باید گفت که عموم مضامینی را که نویسنده از ادب عرب گرفته است، در دیگر متون مشابه آن دیده نمی‌شود و ما در اینجا به این دسته از مضامین کم‌کاربرد یا بی‌سابقه اشاره خواهیم کرد، ورنه بخشی از امثالی را که نویسنده از آنها استفاده کرده در متون دیگر هم می‌بینیم. به همین دلیل از بیان آنها در این مقاله عمدتاً رویگردان شده‌ایم.

باری نگارنده این سطور که مدتی در پی یافتن برابری‌های عربی و معادلاتی برای مضامین فارسی کتاب ذیل نفثة المصدور در منابع ادب عربی بوده است، مجموعه‌ای از یافته‌های خود را که شامل ۶۵ مضمون مشترک است می‌آورد و بر این باور است که با بررسی‌ها و تَبْجُعات بیشتر، مشترکات بسیار دیگر نیز میان مضامین این کتاب با امثال و حکم عربی یافته خواهد شد.^۵

اینک مضامین مشابه و مشترک

۱. همسایه را به گناه همسایه نتوان گرفتن^۶

معادل عربی:

قَدْ يُؤْخَذُ الْجَارُ بِذَنْبِ الْجَارِ.^۷

ترجمه: گاهی همسایه به گناه همسایه دیگر مؤاخذه می‌شود.

۲. بسیار کار به سوزن شاید کردن، که به نیزه نتوان کردن^۸

معادل عربی:

وَلَا تَحْقِرَنَّ عَدُوًّا رَمَاكَ

وَإِنْ كَانَ فِى سَاعِدَيْهِ قَصْرٌ

۵. گفتن این نکته ضروری است که بیان اصل و منشأ این مضمونها و امثال و حکم مشترکی که در اینجا آورده شده، از حوصله این مقاله بیرون است و نیاز به پژوهش جدی دیگری دارد. «این زمان بگذار تا وقتِ دیگر!»

۶. قتی، ذیل نفثة المصدور، ص ۲۸؛ قتی، تاریخ الوزراء، ص ۶. از آنجا که ممکن است خوانندگان کتاب یکی از دو چاپ کتاب مذکور را داشته باشند، به هر دو چاپ ارجاع داده می‌شود.

۷. خوارزمی، الامثال المُوَلَّدة، ص ۵۰۸؛ میدانی، مجمع الأمثال، ج ۲، ص ۵۵.

۸. قتی، ذیل نفثة المصدور، ص ۳۳؛ قتی، تاریخ الوزراء، ص ۹.

۹. ثعالبی، التَّمثیل و المُحَاضِرَة، ص ۸۴.

۱۰. قتی، ذیل نفثة المصدور، ص ۳۳؛ قتی، تاریخ الوزراء، ص ۱۱.

۱۱. رفاعی هاشمی، الأمثال، ص ۱۴۵؛ میدانی، مجمع الأمثال، ج ۲، ص ۴۶؛ عسکری، جمهرة الأمثال، ج ۱، ص ۵۰۸.

۱۲. قتی، ذیل نفثة المصدور، ص ۳۶؛ قتی، تاریخ الوزراء، ص ۱۲.

۱۳. عسکری، جمهرة الأمثال، ج ۱، ص ۵۳۸.

۱۴. سیاه و سفید به هم آمیخته.

۱۵. قتی، ذیل نفثة المصدور، ص ۴۰؛ قتی، تاریخ الوزراء، ص ۱۶.

۱۶. ثعالبی، ثِمَارُ الْقُلُوبِ فِي الْمُنَافَةِ وَالْمَنْسُوبِ، ص ۲۲۴.

۱۷. قتی، ذیل نفثة المصدور، ص ۴۲؛ قتی، تاریخ الوزراء، ص ۱۷.

۱۸. ثعالبی، التَّمثیل و المُحَاضِرَة، ص ۲۱۹.

۱۹. ذمیری، حَبَاةُ الْخَيْتَانِ الْكُبْرَى، ج ۲، ص ۲۴۴.

۲۰. اصفهانی، مُحَاضِرَاتُ الْأَدْبَاءِ وَ مُحَاوَرَاتُ الشُّعْرَاءِ وَ الثَّلَاغَاءِ، ج ۲، ص ۷۱۲.

۲۱. قتی، ذیل نفثة المصدور، ص ۴۵؛ قتی، تاریخ الوزراء، ص ۲۰.

معادل عربی:

و هل تَرُوقُ دَفِيناً جُودَةً الكَفَنِ؟^{۳۸}

ترجمه: آیا مرده را نکویی کفن خوش می‌آید (و یا مرده را به شکفتی می‌آورد؟)

۱۴. آب زلال به دهان بیمار ناخوش بود^{۳۹}

معادل عربی:

وَمَنْ يَكُ ذَا فَمٍ مَّرِيضٍ / يَجِدُ مَرّاً بِه المَاءَ الزَّلَالاً.^{۴۰}

ترجمه: هر که دهن تلخ و بیمار دارد، آب زلال را تلخ پندارد.^{۴۱}

۱۵. باران باشد که بر سگ بارد، بدان گنده تر شود^{۴۲}

به این مضمون در ادب عربی هم اشاراتی شده است:

الكلْبُ يُوصَفُ بالْتِنِّ إِذَا بَلَّه المَطَرُ:^{۴۳} سگ آن هنگام که از باران خیس شود به گندگی موصوف میشود. همچنین گفته‌اند: و رِيحُهَا رِيحُ كَلْبٍ مَسَّه مَطَرٌ:^{۴۴} بوی آن همچو بوی سگی است که باران خورده است.

۱۶. سگ آنگاه پلیدتر باشد که به آب غسل کند^{۴۵}

معادل عربی:

أَنْجَسَ مَا يَكُونُ الكَلْبُ إِذَا اغْتَسَلَ.^{۴۶}

ترجمه: نجستراز سگ به هنگامی که شسته و خیس شود.

۱۷. سر باز آرایشی ندارد و هدهد تاجدار است^{۴۷}

برگرفته از این بیت ابوالفرج قمی است:

... إِنَّ البُرَّاءَةَ رُؤُوسُهُنَّ عَوَاطِلُ

و التَّاجُ مَعْقُودٌ بِرَأْسِ الهُدُودِ.^{۴۸}

ترجمه: سر بازها بی‌زیور است، در حالی که هدهد تاجدار است.

۱۸. جاهلان خرانید که... چون گرسنه باشند بانگ بردارند، چون سیر

شوند لگد زنند.^{۴۹}

معادل عربی:

۳۸. تعالی، یَتِيْمَةُ الدَّهْرِ فِي مَحَابِسِ أَهْلِ العَصْرِ، ج ۱، ص ۲۵۵؛ اصفهانی، مُحَاضِرَاتُ الأَدْبَاءِ وَ

مُحَاضِرَاتُ الشُّعْرَاءِ وَ البُلْغَاءِ، ج ۲، ص ۳۶۰.

۳۹. قمی، ذیل نَفَثَةِ المَصْدُورِ، ص ۶۴؛ قمی، تاریخ الوزراء، ص ۳۴.

۴۰. خوارزمی، الامثال المُؤَلَّدة، ص ۱۱۸؛ اصفهانی، مُحَاضِرَاتُ الأَدْبَاءِ وَ مُحَاضِرَاتُ الشُّعْرَاءِ وَ

البُلْغَاءِ، ج ۱، ص ۵۱۳.

۴۱. ترجمه از مؤتلف‌الذین خوارزمی، مترجم احیاء العلوم غزالی است. (خوارزمی، ترجمه احیاء

العلوم، ج ۱، ص ۱۲۴)

۴۲. قمی، ذیل نَفَثَةِ المَصْدُورِ، ص ۶۵؛ قمی، تاریخ الوزراء، ص ۳۵.

۴۳. جاحظ، الخَيَّوَان، ج ۵، ص ۲۴۸.

۴۴. همان، ج ۱، ص ۱۴۸.

۴۵. قمی، ذیل نَفَثَةِ المَصْدُورِ، ص ۶۵؛ قمی، تاریخ الوزراء، ص ۳۴.

۴۶. خوارزمی، الامثال المُؤَلَّدة، ص ۱۰۰؛ تعالی، التَّمثِيل وَ المُحَاضِرَةُ، ص ۲۱۲؛ میدانی، مجمع

الأمثال، ج ۲، ص ۳۲۱.

۴۷. قمی، ذیل نَفَثَةِ المَصْدُورِ، ص ۶۵؛ قمی، تاریخ الوزراء، ص ۳۵.

۴۸. یارغ بغدادی، طَرَائِفُ الطُّرُفِ، ص ۳۴.

۴۹. قمی، ذیل نَفَثَةِ المَصْدُورِ، ص ۶۵؛ قمی، تاریخ الوزراء، ص ۳۵.

عَلَى قَدْرِ جَرْمِ الفِيلِ تُبْنَى قَوَائِمُهُ.^{۲۲}
ترجمه: به قدرِ حجم و اندازه پیل به او پا داده شده است.

۸. جماعتی تمام تراز آبگینه بودند^{۲۳}

معادل عربی:

أَنْتُمْ مِنَ الرُّجَاجَةِ عَلَيَّ مَا فِيهَا.^{۲۴}

ترجمه: عَمَّا تَرَازِ آبگینه به آنچه در آن است.

۹. مارافسای را اغلب مار کُشد^{۲۵}

معادل عربی:

الحَاوِي لَا يَنْجُو مِنَ الحَيَاتِ.^{۲۶}

ترجمه: مارافسا از [نیش] ماران رهایی نمی‌یابد.

۱۰. به احتشام ایشان ستاره به روز می‌دیدند^{۲۷}

معادل عربی:

رَأَى الكَوَكَبَ ظُهْرًا.^{۲۸}

ترجمه: در ظهر (یا روز) ستاره دید.^{۲۹}

۱۱. آن پیاده، فرزین آمد.^{۳۰}

معادل عربی:

تَفَرَّرَ البَيْدَقُ.^{۳۱}

ترجمه: پیاده، وزیر شد.^{۳۲}

۱۲. آن حصرم زبیب گشت^{۳۳}

معادل عربی:

فَلَانَ يَتَزَيَّبُ وَ هُوَ حِصْرِمٌ.^{۳۴} قَدْ زَيَّبَ قَبْلَ أَنْ يَحْصِرِمَ.^{۳۵} تَزَيَّبَتْ حِصْرِمًا.^{۳۶}

ترجمه کُلّی مثل عربی مذکور. که به سه گونه نقل شد. چنین است: در غورگی (یا پیش از غورگی) مویز شد.

۱۳. مرده را از نیکویی کفن چه فایده باشد؟^{۳۷}

۲۲. تعالی، التَّمثِيل وَ المُحَاضِرَةُ، ص ۲۲۱.

۲۳. قمی، ذیل نَفَثَةِ المَصْدُورِ، ص ۴۷؛ قمی، تاریخ الوزراء، ص ۲۱.

۲۴. شربینی، شرح مقامات الخیري، ج ۲، ص ۴۵.

۲۵. قمی، ذیل نَفَثَةِ المَصْدُورِ، ص ۵۱؛ قمی، تاریخ الوزراء، ص ۲۴.

۲۶. تعالی، التَّمثِيل وَ المُحَاضِرَةُ، ص ۲۲۴؛ میدانی، مجمع الأمثال، ج ۱، ص ۲۴۰.

۲۷. قمی، ذیل نَفَثَةِ المَصْدُورِ، ص ۵۷؛ قمی، تاریخ الوزراء، ص ۳۰.

۲۸. ابن عبد ربّه، العقد الفريد، ج ۳، ص ۶۰؛ میدانی، مجمع الأمثال، ج ۱، ص ۳۰۶؛ زمخشری،

المُسْتَقْصَى فِي أمثال العرب، ج ۲، ص ۹۲.

۲۹. استاد دهخدا نوشته است: «ستاره به روز به کسی نمودن: کیفری سخت به او دادن. بادافراه کار

زشت او را بدو دادن. روز او را چون شب تیره کردن». (دهخدا، أمثال و حکم، ج ۲، ص ۹۴۵)

۳۰. قمی، ذیل نَفَثَةِ المَصْدُورِ، ص ۶۲؛ قمی، تاریخ الوزراء، ص ۳۲.

۳۱. تعالی، التَّمثِيل وَ المُحَاضِرَةُ، ص ۱۲۰.

۳۲. ابن مثل کنایه از به والایی رسیدن فرد خامل است.

۳۳. قمی، ذیل نَفَثَةِ المَصْدُورِ، ص ۶۲؛ قمی، تاریخ الوزراء، ص ۳۲.

۳۴. تعالی، التَّمثِيل وَ المُحَاضِرَةُ، ص ۴۰.

۳۵. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ج ۲۰، ص ۴.

۳۶. زمخشری، ربیع الأثرار وَ نصوص الأخیار، ج ۳، ص ۶۱.

۳۷. قمی، ذیل نَفَثَةِ المَصْدُورِ، ص ۶۴؛ قمی، تاریخ الوزراء، ص ۳۴.

كَجَمَارِ الشُّوْءِ إِنْ أَشْبَعَتْهُ
رَمَحَ النَّاسَ وَإِنْ جَاعَ نَهَقَ.^{۵۰}

ترجمه: همچون خرپست است، اگر آن را سیرکنی به مردم لگد خواهد زد و اگر گرسنه شود بانگ برمی‌دارد.

۱۹. چون گله را برگردانند، بز لنگ پیش‌رو باشد^{۵۱}

معادل عربی:

إِنَّ الْوَحْشَ إِذَا رَجَعْنَ تَوَافراً
قُطِعَتْ عُنُقُهُنَّ، تَقَدَّمَتْ عُرْجَانَهُنَّ.^{۵۲}

ترجمه: هرگاه چارپایان [از آشخور و...] برگردند لنگان آنها پیش‌رو خواهند شد.

۲۰. شتر مرغ بودند که نه پزد و نه بار کشد^{۵۳}

معادل عربی:

مِثْلُ النَّعَامَةِ لَا طَيْرٌ وَلَا جَمَلٌ.^{۵۴}

ترجمه: همچون شتر مرغ، نه مرغ است و نه شتر.

۲۱. وجود و عدم ایشان یکی بود^{۵۵}

معادل عربی:

سَوَاءٌ هُوَ وَالْعَدَمُ^{۵۶}

ترجمه: او و عدم برابر است

۲۲. سُورِ شَرَابِ بُوْدُنْدِ كِه بَا سَاقِي دِهَنْد^{۵۷}

معادل عربی:

كَفَضَالَتِ أَفْدَاحِ رُؤْدَدِنَ عَلَيَّ الشَّاقِي.^{۵۸}

ترجمه: مانند باقی مانده‌های جام‌های شراب که به ساقی برگردانده می‌شود.

۲۳. آفتاب را اگر غیبت نبود، از وی ملال خاستی^{۵۹}

معادل عربی:

لَوْ كَمْ تَغِيبَ شَمْسُ النَّهَارِ لَكُنْتُ.^{۶۰}

ترجمه: اگر آفتاب روز پنهان نمیشد (و غروب نمی‌کرد) ملال‌انگیز می‌گشت.

۵۰. تعالبی، التمثیل و المحاضرة، ص ۲۰۸.

۵۱. ققی، ذیل نفثة المصذور، ص ۶۸؛ ققی، تاریخ الوزراء، ص ۳۸.

۵۲. اصفهانی، الأمثال الضاربة عن بیوت الشجر، ص ۶۸۹.

۵۳. ققی، ذیل نفثة المصذور، ص ۶۹؛ ققی، تاریخ الوزراء، ص ۳۹.

۵۴. تعالبی، التمثیل و المحاضرة، ص ۲۱۶؛ رازی، الأمثال و الحجم، ص ۱۶۴. صورت مفصلتر همین مثل چنین است: إِذَا قَبِلَ لِلنَّعَامَةِ طَيْرٌ يَقُولُ: «أَنَا جَمَلٌ» وَإِذَا قَبِلَ لَهَا إِحْمِلِي يَقُولُ: «أَنَا طَائِرٌ» (اصفهانی، سواثر الأمثال علی أفعال، ص ۴۷۳؛ میدانی، مجمع الأمثال، ص ۲۹۴).

۵۵. ققی، ذیل نفثة المصذور، ص ۷۰؛ ققی، تاریخ الوزراء، ص ۳۹.

۵۶. رفایعی هاشمی، الأمثال، ص ۱۴۸؛ تعالبی، التمثیل و المحاضرة، ص ۲۵۸.

۵۷. ققی، ذیل نفثة المصذور، ص ۶۹؛ ققی، تاریخ الوزراء، ص ۳۹.

۵۸. وراوینی، مرزبان‌نامه، ص ۱۱.

۵۹. ققی، ذیل نفثة المصذور، ص ۷۰؛ ققی، تاریخ الوزراء، ص ۴۷.

۶۰. تعالبی، التمثیل و المحاضرة، ص ۱۴۵.

۲۴. طعامها چون از دهان بگذرند، همه یکسان باشد^{۶۱}

معادل عربی:

تُنَافِسُ فِي طَيِّبِ الطَّعَامِ وَ كُلُّهُ
سَوَاءٌ إِذَا مَا جَاوَزَ اللَّهَوَاتِ.^{۶۲}

ترجمه: در خوراکی دلچسب و نیکورغبت می‌کنی، حال آنکه همه آن خوراکها چون که از گلو بگذرد یکسان‌اند.

۲۵. در این جهان، نعمتی که بر آن، کس را حسد نباشد جز تواضع نیست^{۶۳}

معادل عربی:

كُلُّ [ذِي] نِعْمَةٍ مَحْسُودٌ عَلَيْهَا، إِلَّا التَّوَاضُّعُ.^{۶۴}

ترجمه: به هر نعمتی جز فروتنی رشک می‌برند.

۲۶. حسود بر آن کس که او را هیچ گناه نباشد، خشمناک بود.^{۶۵}

معادل عربی:

الْحُسُودُ مُتَعَاتِظٌ عَلَيَّ مَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ عِنْدَهُ.^{۶۶}

ترجمه: حسود بر بی‌گناه خشمناک است.

۲۷. از زبان مردم کس خلاص نمی‌یابد^{۶۷}

معادل عربی:

مَنْ يَسُدُّ أَفْوَاهَ النَّاسِ؟^{۶۸} چَه كَسِي [میتواند] زبان مردم را ببندد؟

إِعْلَمُوا أَنَّكُمْ لَنْ تَقْدِرُوا عَلَيَّ خَتَمِ أَفْوَاهِ النَّاسِ مِنَ الطَّلْعِ وَالْإِزْرَاءِ
عَلَيْكُمْ:^{۶۹} بدانید که شما نمی‌توانید زبان مردم را از نیش زدن و تحقیر
کردنتان ببندید.

۲۸. اگر گوری رایگان دیدی، بیم آن بودی که در آنجا خفتی^{۷۰}

معادل عربی:

إِذَا وَجَدْتَ الْقَبْرَ مَجَاناً فَادْخُلْ فِيهِ.^{۷۱}

ترجمه: اگر گور مجانی یافتی خود را در آن انداز.

۲۹. تیس را عزم دوشیدن کردی^{۷۲}

۶۱. ققی، ذیل نفثة المصذور، ص ۸۰؛ ققی، تاریخ الوزراء، ص ۴۹.

۶۲. تعالبی، التمثیل و المحاضرة، ص ۱۷۱؛ اصفهانی، محاضرات الأدباء و محاورات الشعراء و البلغاء، ج ۱، ص ۷۳۰.

۶۳. ققی، ذیل نفثة المصذور، ص ۸۱؛ ققی، تاریخ الوزراء، ص ۵۰.

۶۴. تعالبی، التمثیل و المحاضرة، ص ۲۴۲. مثل مذکور این گونه نیز نقل شده است: كُلُّ نِعْمَةٍ يَحْسُدُ عَلَيْهَا إِلَّا التَّوَاضُّعُ (ابن عبد ربه، العقد الفريد، ج ۲، ص ۲۰۱)

۶۵. ققی، ذیل نفثة المصذور، ص ۸۲؛ ققی، تاریخ الوزراء، ص ۵۱.

۶۶. قُرْطَبِي، بهجة المجالس و أنس المجالس، ج ۳، ص ۱۹۲. ابوالفتح رازی مثل مذکور را چنین ترجمه کرده است: حاسد خشمناک است بر آن کس که او را گناهی نبود (ابوالفتح رازی، روض الجنان و روض الجنان، ج ۲، ص ۱۰۸)

۶۷. ققی، ذیل نفثة المصذور، ص ۸۲؛ ققی، تاریخ الوزراء، ص ۵۱.

۶۸. خوارزمی، الأمثال المؤكدة، ص ۱۷۲.

۶۹. آبی، نثر الدرر فی المحاضرات، ج ۷، ص ۴۹.

۷۰. ققی، ذیل نفثة المصذور، ص ۹۶؛ ققی، تاریخ الوزراء، ص ۶۴. در فارسی امروز گویند: قبر که مفت شد آدم در آن می‌خوابد (شکوزاده، دوازده هزار مثل فارسی و سی هزار معادل آنها، ص ۷۵۲)

۷۱. خوارزمی، الأمثال المؤكدة، ص ۱۱۵؛ میدانی، مجمع الأمثال، ج ۱، ص ۹۱.

۷۲. ققی، ذیل نفثة المصذور، ص ۹۶؛ ققی، تاریخ الوزراء، ص ۶۴.

معادل عربی:

إِنَّ اللَّذَى يَرْتَجِي نَدَاكَ كَمَنْ
يَحْلِبُ تَيْسًا مِنْ شَهْوَةِ اللَّبَنِ^{۷۳}

ترجمه: کسی که به بخشش تو چشم داشته باشد، مانند کسی است که به آرزوی شیر، بز نری را می‌دوشد.

۳۰. کوه را از آنکه بز کوهی بر آن سرزند، چه زیان دارد؟^{۷۴}

معادل عربی:

كَنَاطِحِ صَخْرَةٍ يَوْمًا لِيَفْلِقَهَا
فَلَمْ يَضُرَّهَا وَأَوْهَى قَرْنَهُ الْوَعْلُ^{۷۵}

ترجمه: همچو شاخزنده به صخره‌های برای شکافتن آن است، اما به صخره آسیبی نرسانید و شاخ بز کوهی شکسته شد.

۳۱. هیچ باد، غبار او نمی‌شکافت^{۷۶}

معادل عربی:

مَا يُشَقُّ غُبَاؤُهُ^{۷۷}

ترجمه: غبارش شکافته نمی‌شود.^{۷۸}۳۲. گریانی خندان تراز قلم ندیده‌اند^{۷۹}

معادل عربی:

لَمْ أَرُ بَاكِيًا أَحْسَنُ تَبَسُّمًا مِنَ الْقَلَمِ^{۸۰}

ترجمه: گریانی خوشخنده تراز قلم ندیدم.

۳۳. خط، زبان دست است^{۸۱}

معادل عربی:

الْحِطُّ لِسَانُ الْيَدِ^{۸۲}

ترجمه: خط، زبان دست است.

۳۴. بسیار، زن نیکورا طلاق دهند^{۸۳}

معادل عربی:

رُبَّ حَسَنَاءَ طَالِقٍ^{۸۴}

۷۳. ثعالبی، التمثیل و المحاضرة، ص ۲۰۹؛ عسکری، جمهرة الأمثال، ج ۲، ص ۱۵۰.

۷۴. قمتی، ذیل نفثة المصدور، ص ۸۲؛ قمتی، تاریخ الوزراء، ص ۵۱.

۷۵. ثعالبی، التمثیل و المحاضرة، ص ۴۷.

۷۶. قمتی، ذیل نفثة المصدور، ص ۱۰۵؛ قمتی، تاریخ الوزراء، ص ۷۱.

۷۷. عسکری، جمهرة الأمثال، ج ۲، ص ۲۳۲.

۷۸. معنای ضمنی مثل تیزروی و پیشتازی است. «به دلیل سرعت و سبکی گام‌هایش، گرد و غباری از حرکت او به پا نمیشود تا کسی بتواند به آن برسد». (فقیهی و رضایی، فرهنگ جامع مثل‌ها و حکمت‌ها، ص ۱۹۱). همچنین مثل فوق در کتاب نفثة المصدور نیز آمده است: «اوست آن نیک عهدی که آب‌های عهد در وفای عهد، غبار او نتوانند شکافت». (خرندزی، نفثة المصدور، ص ۸)

۷۹. قمتی، ذیل نفثة المصدور، ص ۱۱۲؛ قمتی، تاریخ الوزراء، ص ۷۶.

۸۰. ثعالبی، اللطائف و الظرائف، ص ۶۵.

۸۱. قمتی، ذیل نفثة المصدور، ص ۱۱۲؛ قمتی، تاریخ الوزراء، ص ۷۶.

۸۲. اسفهان‌ی، محاضرات الأدباء و محاورات الشعراء و البلغاء، ج ۱، ص ۱۲۷.

۸۳. قمتی، ذیل نفثة المصدور، ص ۱۱۶؛ قمتی، تاریخ الوزراء، ص ۷۹.

۸۴. اسفهان‌ی، الأمثال الضائرة عن ثبوت التبع، ص ۸۶، ثعالبی، یتیمه الدهر فی محاسن أهل

ترجمه: چه بسا نکورویی که طلاق داده شود.

۳۵. شبکه ناهمواری بازگسترده^{۸۵}

معادل عربی:

فَلَانٌ قَدْ نَصَبَ شَبَكَتَهُ^{۸۶}

ترجمه: تورش را گسترده و پهن کرده است.

۳۶. به زبان خوش مار را از سوراخ بیرون آوردی^{۸۷}

معادل عربی:

مَنْ يَسْتَعِن بِالرِّفْقِ فِي أَمْرِهِ

يَسْتَخْرِج الْحَيَّةَ مِنْ جُحْرِهَا^{۸۸}

ترجمه: هرکس در کارش نرمی کند مار را از سوراخ بیرون می‌کشد.

۳۷. همچون عققند که در روش تشبیه به کبک کند^{۸۹}

معادل عربی:

و كَمْ مِنْ غُرَابٍ رَامَ مِشِيَةَ قَبْجَةٍ

فَأَنْسِي مَمْشَاهُ وَ لَمْ يَمْسِ كَالْحَجَلِ^{۹۰}

ترجمه: چه بسا کلاغی که می‌خواست همچو کبک راه برود اما راه رفتن خود را هم از یاد برد و نتوانست همچو کبک راه رود.

۳۸. اراقم شرمیان ایشان به جنبش آمدند^{۹۱}

در متون ادبی عربی در برابر «به جنبش آمدن ماران شرم...»، «به جنبش درآمدن کژدمان...» به کار رفته است و به همان معنای شرانگیزی و... است. ثعالبی چنین آورده است: «دیبب العقرب: استعاره است برای سخنچین و شربرانگیز. گویند: «ذبت عقارب فلان»: کژدمهای فلان جنبیدند؛ یعنی پیش درآمد شرو ناراحتی وی نزدیک گردید. شاعر گفته: مَنْ نَمَّ فِي النَّاسِ لَمْ تُؤْمِنْ عَقَارِبَهُ / عَلَى الصِّدِّيقِ وَ لَمْ تُؤْمِنْ أَفَاعِيهِ... کسی که در میان مردم سخن چینی کند، از بدخواهی و شرا و دوستان نتوانند آسوده بمانند و از کژدمان و ماران وی آسایشی نیست...»^{۹۳}.

۳۹. مانده تراز آب به آب بودند^{۹۲}

معادل عربی:

العصر، ج ۴، ص ۳۰۴.

۸۵. قمتی، ذیل نفثة المصدور، ص ۱۲۳؛ قمتی، تاریخ الوزراء، ص ۸۴.

۸۶. خوارزمی، الأمثال المؤلدة، ص ۱۸۹. مثل مذکور درباره فرد طماع گفته میشود.

۸۷. قمتی، ذیل نفثة المصدور، ص ۱۲۴؛ قمتی، تاریخ الوزراء، ص ۸۵.

۸۸. قرطبی، بهجة المجالس و أنس المجالس، ج ۲، ص ۲۲۰؛ محمّد بن أبی‌نمر، الذرّ الفريد و التبت القصید، ج ۵، ص ۱۵۲.

۸۹. قمتی، ذیل نفثة المصدور، ص ۱۲۵؛ قمتی، تاریخ الوزراء، ص ۸۶.

۹۰. ثعالبی، التمثیل و المحاضرة، ص ۲۲۰.

۹۱. قمتی، ذیل نفثة المصدور، ص ۱۲۷؛ قمتی، تاریخ الوزراء، ص ۸۸.

۹۲. مثل مذکور به صورت «ذبت إلینا عقاربهم» هم به کار رفته است (آبی، نشر الذرّ فی المحاضرات، ج ۶، ص ۱۲۲)

۹۳. ثعالبی، یماز القلوب فی المضاف و المنسوب، ص ۲۰۴ - ۲۰۳.

۹۴. قمتی، ذیل نفثة المصدور، ص ۱۲۸؛ قمتی، تاریخ الوزراء، ص ۸۸.

أَشْبَهُ مِنَ المَاءِ بِالمَاءِ.^{۹۵}

ترجمه: هم مانند تراز آب به آب.

۴۰. تیرِ حوادث را در دل او جای نبود؛ پیکان بر سر پیکان آمد^{۹۶}

معادل عربی:

...فَصِرْتُ إِذَا أَصَابَتْنِي سِهَامٌ

تَكَسَّرَتِ التِّصَالُ عَلَى التِّصَالِ.^{۹۷}

ترجمه: «از (کثرت) اصابت تیرچنان شدم که چون تیری بریدن من

خورد پیکان آن تیربه پیکان تیرهای پیشین برخورد و بشکند. (مراد

آنکه دل من، سراسراز تیر(حوادث و بلایا) پوشیده شده بود)».^{۹۸}

۴۱. او را در هر دیگی گفچه‌ای بود^{۹۹}

معادل عربی:

لَهُ فِي كُلِّ قَدْرِ مِعْرَفَةٌ.^{۱۰۰}

ترجمه: در هر دیگی گمچه‌ای دارد.^{۱۰۱}

۴۲. همچون باز بود که چشمش نه از مدلت دوزند^{۱۰۲}

معادل عربی:

و لَا مِنَ الدَّلِّ حِيصَتِ مُقَلَّةِ البَاذِرِ.^{۱۰۳}

ترجمه: دوخته شدن چشم‌باز نه از خواری است

۴۳. آدمی را که غذای اول در رحم مادر خون حیض باشد و عاقبت

گندیده شود، زعارت و تکبر نرسد^{۱۰۴}

سنجیده شود با:

مَا لِابْنِ آدَمَ وَالْفَخْرِ، أَوْلُهُ نُطْفَةٌ وَ آخِرُهُ حَيْفَةٌ وَ لَا يَرِزُقُ نَفْسَهُ وَ لَا يَدْفَعُ

حَتْفَهُ.^{۱۰۵}

ترجمه: پسر آدم را با ناز چه کار که آغازش نطفه بوده است و پایانش

مردار. نه روزی خود دادن تواند و نه تواند مرگش را باز راند!^{۱۰۶}

۴۴. از باران برخاستند، با ناودان نشستند^{۱۰۷}

معادل عربی:

۹۵. خوارزمی، الأمثال المؤلدة، ص ۱۶۰.

۹۶. قمی، ذیل نفثة المصدور، ص ۱۲۹-۱۲۸؛ قمی، تاریخ الوزراء، ص ۸۹.

۹۷. تعالی، تَبِيْمَةُ الدَّهْرِ فِي مُحَاسِنِ أَهْلِ العَصْرِ، ج ۲، ص ۴۵۱.

۹۸. ترجمه از استاد بزرگدی است. (خرندزی، نَفْثَةُ المَصْدُورِ، ص ۱۳۵)

۹۹. قمی، ذیل نفثة المصدور، ص ۱۳۶؛ قمی، تاریخ الوزراء، ص ۹۷.

۱۰۰. خوارزمی، الأمثال المؤلدة، ص ۲۹۸؛ تعالی، التمثیل و المحاضرة، ص ۱۸۵.

۱۰۱. کنایه از تَبَخَّرَ و توانایی بسیار فرد است.

۱۰۲. قمی، ذیل نفثة المصدور، ص ۱۹۰؛ قمی، تاریخ الوزراء، ص ۱۴۳.

۱۰۳. میدان، مجمع الأمثال، ج ۱، ص ۳۷۳. در التمثیل و المحاضرة چنین آمده است: «لَيْسَ

مِنْ هَوَانِ البَاذِرِ تُحَاضُ غِيَابَهُ»؛ دوخته شدن چشمان باز از سر خوارداشت آن نیست. (تعالی،

التمثیل و المحاضرة، ص ۲۱۸)

۱۰۴. قمی، ذیل نفثة المصدور، ص ۱۹۱؛ قمی، تاریخ الوزراء، ص ۱۴۴.

۱۰۵. میدان، مجمع الأمثال، ج ۲، ص ۴۲۱، آبی، نثر الذر فی المحاضرات، ج ۱، ص ۲۰۳.

۱۰۶. ترجمه از استاد سیدجعفر شهیدی است. (شهیدی، ترجمه نهج البلاغه، ص ۴۴۱)

۱۰۷. قمی، ذیل نفثة المصدور، ص ۱۹۱؛ قمی، تاریخ الوزراء، ص ۱۴۴.

فَرَمَنَ المَطَرِ وَقَعَدَ تَحْتَ المِيزَابِ.^{۱۰۸}

ترجمه: از باران گریخت و در زیر ناودان نشست.

۴۵. بدان دود که دید پنداشت که بریان خواهند کرد، ندانست که داغ

خواهند نهادن^{۱۰۹}

معادل عربی:

رُبَّ نَارِ كَيْ خِيلَتْ نَارُ شَيْءٍ.^{۱۱۰}

ترجمه: چه بسا آتشی که برای داغ کردن افروخته شده، آتش کباب

پنداشته شود!

۴۶. همچون مار باشد که در دندان او زهر باشد و در گوشت او تریاک^{۱۱۱}

معادل عربی:

لَئِنْ كَانَ سَمٌّ نَاقِعٌ تَحْتَ نَابِهَا

فَفِي لَحْوِهَا تَرِيَاقٌ غَائِلَةٌ السَّمِّ.^{۱۱۲}

ترجمه: اگر شرنگی مهلک در زیر دندان مار است، در گوشت او پادزهری

برای شرنگ گشوده است.

۴۷. از شیشه نهی سرا می اندود^{۱۱۳}

معادل عربی:

يَدُهْنُ مِنْ قَارُورَةٍ فَارِعَةٍ.^{۱۱۴}

ترجمه: با دبه خالی چرب می کند.

۴۸. آدم که پدر خلق بود، نه با خدای تعالی وفا نکرد، از فرزندان او در

مُعْظَمَاتِ امور چگونه وفا طمع توان داشت؟^{۱۱۵}

سنجیده شود با این بیت:

كَيْفَ نَرْجُو الوَفَاءَ مِنْ نَسْلِ مَنْ لَمْ

يَفِ لِلَّهِ فِي جَنَانٍ بِحُجَّتِهِ.^{۱۱۶}

ترجمه: چگونه امید وفا از نسل کسی داشته باشیم که با خدای در

بهشت وفا نکرد؟

۱۰۸. میدان، مجمع الأمثال، ج ۲، ص ۳۷؛ تعالی، التمثیل و المحاضرة، ص ۱۵۱؛ آبی، نثر الذر فی المحاضرات، ج ۳، ص ۲۲۸. در فارسی گویند: از جاله در آمدن و در جاه افتادن.

۱۰۹. قمی، ذیل نفثة المصدور، ص ۱۹۹؛ قمی، تاریخ الوزراء، ص ۱۵۱.

۱۱۰. رفاعی هاشمی، الأمثال، ص ۱۳۷؛ میدان، مجمع الأمثال، ج ۱، ص ۳۱۴. مَثَلُ مذکور در بیستی این گونه نیز به کار رفته است: لَا تَتَّبِعَنَّ كُلَّ ذُخَانٍ تَرَى / فَالذُّخَانُ قَدْ تَوَقَّدَ لِلْكَيْ (اصفهان،

الأمثال الضادرة عن بُيُوتِ الشُّعْرَى، ص ۶۷۸؛ تعالی، التمثیل و المحاضرة، ص ۱۶۵).

۱۱۱. قمی، ذیل نفثة المصدور، ص ۲۰۴؛ قمی، تاریخ الوزراء، ص ۱۵۶.

۱۱۲. تعالی، التمثیل و المحاضرة، ص ۲۲۴.

۱۱۳. قمی، ذیل نفثة المصدور، ص ۲۱۱؛ قمی، تاریخ الوزراء، ص ۱۴۵. مثل مذکور بدین صورت در سبط العلی للخصرة الغلیا نیز به کار رفته است: از شیشه نهی ساعتی سزم اندود (منشی

کروانی، سبط العلی للخصرة الغلیا، ص ۱۰۰) مفهوم کنایی مثل مزبور این است که درباره کسی که کاری نکرده و بر دیگران منت می گذارد و نیز وعده میدهد و عمل نمیکند گفته میشود.

۱۱۴. خوارزمی، الأمثال المؤلدة، ص ۱۹۲؛ تعالی، التمثیل و المحاضرة، ص ۱۷۳؛ میدان، مجمع الأمثال، ج ۲، ص ۳۹۳.

۱۱۵. قمی، ذیل نفثة المصدور، ص ۲۱۲؛ قمی، تاریخ الوزراء، ص ۱۶۲.

۱۱۶. تعالی، تَبِيْمَةُ الدَّهْرِ فِي مُحَاسِنِ أَهْلِ العَصْرِ، ج ۵، ص ۸۴.

۴۹. امیددادن او، پای مرغ بود که شستن آن نه علامت خیر باشد^{۱۱۷}

معادل عربی:

لَيْسَ مِنْ كِرَامَةِ الدَّجَاجَةِ غُسْلُ رِجْلَيْهَا.^{۱۱۸}

ترجمه: شستن دو پای مرغ از سرگرمی‌اش او نیست.

۵۱. مِکثَار و مِهْدَار بود^{۱۱۹}

معادل عربی:

المِکثَارُ مِهْدَارٌ.^{۱۲۰}

ترجمه: پُروگی و فراوانسخن، بیهوده است.

۵۱. روز، روز باشد اگرچه کور نبیند^{۱۲۱}

ترجمه این سخن از ابوبکر خوارزمی است:

التَّهَارُ نَهَارٌ وَإِنْ لَمْ يَرَهُ الْأَعْمَى.^{۱۲۲}

ترجمه: روز، روز باشد اگرچه کورش دیدن نتواند.^{۱۲۳}

۵۲. سگ چون فربه شود زَمَنِ گردد^{۱۲۴}

ترجمه این سخن بدیع الزمان همدانی است:

الکَلْبُ يَزِمُّنُ حِينَ يَسْمَنُ^{۱۲۵}

ترجمه: هرگاه که سگ فربه شود زمینگیر می‌گردد.

۵۳. مَأْتِرَاو از نقش بر سنگ باقی‌تر است^{۱۲۶}

معادل عربی:

أَبْقَى مِنْ وَحْيِ عَلِيٍّ الْحَجَرِ.^{۱۲۷}

ترجمه: پایدارتر از نقش و نگاری بر سنگ.

۵۴. نه هرگردنی لایق عقد باشد^{۱۲۸}

معادل عربی آن:

أَلَا رَبُّ عُنُقِي لَا يَلِيقُ بِهِ عِقْدٌ.^{۱۲۹}

ترجمه: هان! هرگردنی درخور و لایق گردن‌بند نیست.

۵۵. گِلِ تَرَقَابِلِ نَقْشِ مُهْرِ بَاشِد، نه خشک^{۱۳۰}

مرتبط است با این مثل:

أَخْتِمُ الظَّيْنِ مَادَامَ رَطْبًا.^{۱۳۱}

ترجمه: بر گِلِ تا هنگامی که تر است، مُهر بزن.

۵۶. او را چند تصنیف هست، این دو بیت در تشبیب، قصیده‌ای از آن

اوست، هر دو استحقاق آن دارند که بر پیشانی روزگار نویسند^{۱۳۲}

عبارت «... بر پیشانی روزگار نویسند» را نویسنده از تعبیری از ابومنصور

ثعالبی گرفته که در بیت‌نامه الدهر گاه ستایش از شعر برخی شاعران

میگوید. فی المثل درباره شعر سَرِي الرَّقَاء (متوفای ۳۶۰ یا ۳۶۲ ق) گوید:

قَدْ أَخْرَجْتُ مِنْ شِعْرِهِ مَا يُكْتَبُ عَلَى جَبْهَةِ الدَّهْرِ.^{۱۳۳}

تر از سرودهاش چیزی برون کشیده‌ام که بر پیشانی زمانه نوشته میشود.

۵۷. همچون کوبِ نحس نیستند که آخروقتی به نادر زمین را آب دهند^{۱۳۴}

معادل عربی:

الكَوْكُبُ النَّحْسُ يَسْقِي الْأَرْضَ أحياناً^{۱۳۵}

ترجمه: سیاره نحس و کُجسته گهگاه زمین را آب می‌دهد.

۵۸. هزارستان را جهت آواز خوش در قفس کنند^{۱۳۶}

برگرفته از این مصراع مشهور است:

وَلِلتَّغْرِيدِ قَدْ حَبَسَ الهَزَارُ^{۱۳۷}

ترجمه: هزار دستان به سبب چهچه (و آواز خوش) محبوس شده است.

۵۹. سَرایِ او چون سفینه نوح بود که در آن همه چیز یافتندی^{۱۳۸}

مأخوذ از مطلب ذیل است:

«قَدْ تُضْرَبُ سفینه نوح مَثَلًا لِلشَّيْءِ الجامع لِأَنَّ نوحًا حَوَّلَ فِيهَا مِنْ كُلِّ

زَوْجَيْنِ أَثْنَيْنِ»^{۱۳۹} «گاه نیز از «سفینه نوح» چیزی جامع اراده می‌شود،

زیرا نوح از هر جنسی، زوجی در آن حمل کرد».^{۱۴۰}

۶۰. مردمِ او دُمِ سگ می‌گذاختند پنداشتند که از آن چربش حاصل آید^{۱۴۱}

اشاره به این مثل دارد:

۱۱۷. قتی، ذیل نفثة المصدور، ص ۲۶۲؛ قتی، تاریخ الوزراء، ص ۲۰۴.

۱۱۸. آبی، نثر الذر فی المحاضرات، ج ۶، ص ۳۲۷. مثل مذکور این گونه نیز نقل شده است:

لَيْسَ مِنْ كِرَامَةِ الدَّيْبِكِ تَغْسَلُ رِجْلَاهُ (ثعالبی، التمثیل و المحاضرة، ص ۲۲۱؛ میدانی، مجمع الأمثال، ج ۱، ص ۲۷۳) یعنی: «اگر پای خروس را میشویند نه از بهر تکریم اوست» (ترجمه از استاد شفیع کلکنی است. عطار نیشابوری، مصیبت‌نامه، ص ۶۶۶)

۱۱۹. قتی، ذیل نفثة المصدور، [مقدمه مدرسی طباطبایی]، ص ۲۷۷؛ قتی، تاریخ الوزراء، [مقدمه دانش پژوه]، ص ۲۱۶.

۱۲۰. دهخدا، أمثال و حکم، ج ۱، ص ۵۲.

۱۲۱. قتی، ذیل نفثة المصدور، ص ۳۰۱؛ قتی، تاریخ الوزراء، ص ۲۳۵.

۱۲۲. ثعالبی، بَيْتَةُ الدَّهْرِ فِي مُحَاسِنِ أَهْلِ العَصْرِ، ج ۴، ص ۲۵؛ دهخدا، أمثال و حکم، ج ۱، ص ۲۴۲.

۱۲۳. ترجمه از استاد دهخدا است. (دهخدا، أمثال و حکم، ج ۱، ص ۲۴۲)

۱۲۴. قتی، ذیل نفثة المصدور، ص ۶۴؛ قتی، تاریخ الوزراء، ص ۳۴.

۱۲۵. ثعالبی، اللطائف و الظرائف، ص ۱۱۵.

۱۲۶. قتی، ذیل نفثة المصدور، ص ۳۰۷؛ قتی، تاریخ الوزراء، ص ۲۳۹.

۱۲۷. رفیعی هاشمی، الأمثال، ص ۴؛ میدانی، مجمع الأمثال، ج ۱، ص ۱۲۵.

۱۲۸. قتی، ذیل نفثة المصدور، ص ۷۰؛ قتی، تاریخ الوزراء، ص ۳۹.

۱۲۹. اصفهانی، مُحَاضِرَاتُ الْأَبَاءِ وَ مُحَاضِرَاتُ الشُّعْرَاءِ وَ البُلْغَاءِ، ج ۱، ص ۴۶۳، ستیدری،

دیوان، ج ۱، ص ۳۱۵.

۱۳۰. قتی، ذیل نفثة المصدور، ص ۱۷۷؛ قتی، تاریخ الوزراء، ص ۱۳۱.

۱۳۱. آبی، نثر الذر فی المحاضرات، ج ۶، ص ۳۱۶. مثل مذکور این گونه نیز نقل شده است: أَخْتِمُ بِالظَّيْنِ مَادَامَ رَطْبًا (خوارزمی، الأمثال المؤلدة، ص ۱۰۴؛ میدانی، مجمع الأمثال، ج ۱، ص ۲۷۴)

۱۳۲. قتی، ذیل نفثة المصدور، ص ۲۵۲؛ قتی، تاریخ الوزراء، ص ۱۹۶.

۱۳۳. ثعالبی، بَيْتَةُ الدَّهْرِ فِي مُحَاسِنِ أَهْلِ العَصْرِ، ج ۲، ص ۱۳۷.

۱۳۴. قتی، ذیل نفثة المصدور، ص ۴۴؛ قتی، تاریخ الوزراء، ص ۱۹.

۱۳۵. خوارزمی، الأمثال المؤلدة، ص ۴۲۶؛ ثعالبی، التمثیل و المحاضرة، ص ۱۴۹.

۱۳۶. قتی، ذیل نفثة المصدور، ص ۶۶-۶۵؛ قتی، تاریخ الوزراء، ص ۳۵.

۱۳۷. ثعالبی، التمثیل و المحاضرة، ص ۲۲۲. همچنین گفته‌اند: «حَبَسَ الهَزَارُ لِأَنَّهُ يَتَرْتَمُ»؛ هزارستان به علت آواز خوش و ترتم محبوس گشته است (خوارزمی، الأمثال المؤلدة، ص ۹۰؛

عسکری، جمهرة الأمثال، ج ۱، ص ۱۴۸)

۱۳۸. قتی، ذیل نفثة المصدور، ص ۱۷۳؛ قتی، تاریخ الوزراء، ص ۱۲۶.

۱۳۹. ثعالبی، بِمَازِ القُلُوبِ فِي المُنَافِ وَ المنسوب (متن عربی)، ص ۳۹.

۱۴۰. همان، بِمَازِ القُلُوبِ فِي المُنَافِ وَ المنسوب، ص ۲۸۲.

۱۴۱. قتی، ذیل نفثة المصدور، ص ۴۰؛ قتی، تاریخ الوزراء، ص ۱۵.

فِي ذَنْبِ الْكَلْبِ يَطْلُبُ الْإِهَالَةَ.^{۱۴۲}

ترجمه: در دم سگ طلب چربی می‌کند.

۶۱. پیری دردی است که آن را به آرزو خواهند؛ شب را که ستاره‌ها نباشد نیکو ننماید^{۱۴۳}
سنجیده شود با این دو مصراع مشهور که اتفاقاً شاعر در وصف پیری خود گفته است:
و ما خَيْرٌ لِّيلٍ لَيْسَ فِيهِ نُجُومٌ^{۱۴۴} شبی که در آن ستارگانی نباشند نیکو نیست.
و ما خَيْرٌ لِّيلٍ لَا تُلُوعُ كَوَاكِبُهُ^{۱۴۵} شبی که در آن ستارگانش ندرخشند نیکو نیست.

۶۲. از سایه خویش هراسان می‌بود^{۱۴۶}

سنجیده شود با این تعبیر:

فَلَا نُّ يَفْرَعُ مِنْ ظِلِّهِ^{۱۴۷}

ترجمه: فلانی از سایه خود می‌ترسد.

۶۳. بَطَّ را از بسیاری آب پاک نباشد^{۱۴۸}

سنجیده شود با این مثل:

فَلَا نُّ يَهْدِدُ الْبَطَّ بِالشَّطِّ^{۱۴۹}

ترجمه: فلانی مرغابی را از کناره رود می‌ترساند.

۶۴. خواب آن خوشتر باشد که آخر شب نزدیک بامداد آید^{۱۵۰}

سنجیده شود با این دو مصراع:

فَإِنَّ الْكَرْبَى عِنْدَ الصَّبَاحِ يَطِيبُ^{۱۵۱} خواب صبحگاهی خوش است.

فَقُلْتُ لَهُمْ طِيبُ الْكَرْبَى سَاعَةَ الْفَجْرِ^{۱۵۲} به آنان گفتم که به هنگام سپیدهدم خواب خوش است.

۶۵. چون مُرده بودند، که او را از شمشیر و کارد خبر نباشد^{۱۵۳}

معادل عربی:

مَا لِحَرْحِ بَمَيِّتٍ إِيلَامٌ.^{۱۵۴}

ترجمه: زخم و جراحت برای مرده دردناک نیست.

۶۶. متکبرتر از غراب^{۱۵۵}

معادل عربی:

أَزْهَى مِنَ الْغُرَابِ^{۱۵۶}

متکبرتر (و خودبین‌تر) از کلاغ.

۱۴۲. میدانی، مجمع الأمثال، ج ۲، ص ۲۲. غرض مثل مذکور این است که فرد طلب چیز نکویی در نزد فرومایه‌های کند یا از بخیل چشم احسان دارد. (املی، نفاثات الفنون فی غرائب العيون، ج ۱، ص ۲۲۱)

۱۴۳. ققی، ذیل نفثة المصدور، ص ۷۹؛ ققی، تاریخ الوزراء، ص ۴۹.

۱۴۴. ثعالبی، التمثیل و المحاضرة، ص ۲۲۹.

۱۴۵. همان، یتیمه الدهر فی محاسن اهل العصر، ج ۵، ص ۱۱۲.

۱۴۶. ققی، ذیل نفثة المصدور، ص ۱۹۳؛ ققی، تاریخ الوزراء، ص ۱۴۶.

۱۴۷. خوارزمی، الامثال المؤلدة، ص ۲۱۳، آبی، نثر الذر فی المحاضرات، ج ۶، ص ۳۲۳.

۱۴۸. ققی، ذیل نفثة المصدور، ص ۲۶۶.

۱۴۹. ثعالبی، التمثیل و المحاضرة، ص ۴۰.

۱۵۰. ققی، ذیل نفثة المصدور، ص ۷۸؛ ققی، تاریخ الوزراء، ص ۴۸.

۱۵۱. ثعالبی، یتیمه الدهر فی محاسن اهل العصر، ج ۵، ص ۵۱۲.

۱۵۲. همان.

۱۵۳. ققی، ذیل نفثة المصدور، ص ۶۷؛ ققی، تاریخ الوزراء، ص ۳۷.

۱۵۴. ثعالبی، یتیمه الدهر فی محاسن اهل العصر، ج ۱، ص ۲۵۰.

۱۵۵. ققی، ذیل نفثة المصدور، ص ۱۰۳؛ ققی، تاریخ الوزراء، ص ۷۰.

۱۵۶. آبی، نثر الذر، ج ۳، ص ۲۰۷.

کتابنامه

- آبی، ابوسعید منصور؛ نثر الذُّرِّ فی المُحاضرات؛ مصحح: خالد عبدالغنی محفوظ؛ جلد ۷ (در ۴ مجلد)، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۲۰۰۴م/۱۴۲۴.
- آملی، شمس‌الدین؛ نفاث الفنون فی عرائس العیون؛ تصحیح علامه ابوالحسن شعرانی؛ ۳ ج، تهران: اسلامیه، ۱۳۸۱.
- ابن ابی الحدید، عبدالحمید؛ شرح نهج البلاغة؛ محقق/ مصحح: محمد ابوالفضل ابراهیم؛ ۲۰ ج (در ۱۰ مجلد)، قم: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۴.
- ابن عبد ربّه الأندلسی، أحمد بن محمد؛ العقد الفرید؛ مصحح: مفید محمد قمیحه؛ ۸ ج، الطبعة الأولى، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۰۴.
- اصفهانى، حمزه؛ الأمثال الصادرة عن یُیُوت الشُّعر؛ تحقیق: احمد بن محمد الضییب؛ دار المدار الإسلامی، بیروت، ۲۰۰۹م/۱۴۳۰.
- ____، سواثر الأمثال علی أفضل؛ مصحح: فهیمی سعد؛ بیروت: عالم الکتب، ۱۴۰۹.
- إصفهانى، أبو القاسم راجب؛ مُحاضراتُ الأدباء و مُحاوراتُ الشُّعراء و البُلغاء؛ محقق: عُمَر فاروق طباع؛ ۲ ج، الطبعة الأولى، بیروت: دار الأرقم بن أبی الأرقم، ۱۹۹۹م/۱۴۲۰.
- بارع بغدادی، بن محمد حسین؛ طرائف الطُّرف، حسین بن محمد تحقیق: هلال ناجی، الطبعة الأولى، بیروت: عالم الکتب، ۱۴۱۸هـ.
- ثعالی، أبو منصور؛ الإعجاز و الإیجاز؛ مصحح: محمد ابراهیم سلیم؛ قاهره مکتبه القرآن.
- ____، ثَمائز القلوب فی المضاف و المنسوب؛ ترجمة رضا انزابی نژاد؛ چاپ اول، دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۷۶.
- ____، ثَمائز القلوب فی المضاف و المنسوب؛ به تحقیق محمد أبو الفضل ابراهیم؛ الطبعة الأولى، قاهره: دار المعارف، ۱۹۷۵.
- ____، التمثیل و المحاضرة؛ محقق: عبد الفتاح محمد الحلو؛ الطبعة الثانية، بیروت: الدار العربیة للكتاب، ۲۰۰۳م.
- ____، خاض الخاض؛ شَرَحَه و عَلَّقَ علیه؛ مأمون بن مُحیی الدین الجنان؛ الطبعة الأولى، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۹۹۴م/۱۴۱۴هـ.
- ____، اللطائف و الطرائف؛ بیروت: دار المناهل، بیتا.
- ____، یَتیمةُ الدَّهرِ فی مُحاسِنِ أهلِ العَصْرِ؛ تحقیق: مفید محمد قمیحه؛ ۶ جلد، الطبعة الأولى، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۲۰هـ.
- جاحظ، عمرو بن عثمان؛ الخیوان؛ مصحح: محمد باسل عیون السود؛ ۴ ج، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۲۴.
- خرنزدی زیدری نسوی، شهاب الدین محمد؛ نَفْثَةُ المَصْدُور؛ تصحیح امیرحسین یزدگردی؛ چاپ سوم، تهران: توس، ۱۳۸۹.
- خوارزمی، ابوبکر؛ الأمثال المُوَلَّدة؛ تحقیق محمد حسین الاعرجی؛ ابوظبئی: مجمع الثقافی، ۱۴۲۴.
- خوارزمی، مؤید الدین، ترجمه احواء علوم الدین غزالی، مصحح: حسین خدیو جم، چاپ ششم، ۴ ج، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۶.
- دمیری، کمال الدین محمد؛ حیاة الخیوان الکبری؛ مصحح: أحمد حسن بسج؛ ۲ ج، الطبعة الأولى، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۲۰۰۴م/۱۴۲۴هـ.
- دهخدا، علی اکبر؛ أمثال و حکم؛ چاپ دوازدهم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۳.
- رازى، عبدالقادر؛ الأمثال و الحکم؛ صَحَّحَه و عَلَّقَ علیه فیروز حریرچی، منشورات المستشاریة الثقافیة للجمهورية الإسلامیة الأیرانیة بِدمشق، ۱۹۸۷م/۱۴۰۸هـ.
- رفاعی الهاشمی، زید، الأمثال؛ محقق/ مصحح: علی ابراهیم کُردی، دمشق: دار سعد الدین، ۲۰۰۳م/۱۴۲۳هـ.
- زمخشري، محمود بن عمر؛ ربیع الأبرار و نصوص الأخیار؛ تحقیق: عبدالامیر مهنا؛ بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، الطبعة الأولى، ۱۴۱۲.
- ____، المُستَقَصَى فی أمثال العرب؛ ۲ ج، الطبعة الثانية، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۹۸۷م.
- رازى، ابوالفتوح؛ رُوضُ الجنان و رُوحُ الجنان؛ مصححان: محمد مهدی ناصح و محمد جعفر یاحقی؛ چاپ اول، مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۷۱.
- سیدرضی (محمد بن حسین شریف الرضی)؛ دیوان؛ مصحح: یوسف سُکری فرحات؛ ۲ ج، بیروت: دار الجیل، الطبعة الأولى، ۱۹۹۵م/۱۴۱۵هـ.
- سُریشى، ابی عباس أحمد؛ شَرُحُ مقامات الخیرى؛ مصحح: ابراهیم شمس الدین؛ ۳ ج، الطبعة الثانی، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۲۰۰۷م/۱۴۲۷هـ.
- عطّار نیشابوری، مصیبتنامه، مقدّمه، تصحیح و تعلیقات: محمدرضا شفیعی کدکنی، ویرایش دوم (چاپ پنجم)، تهران: سخن، ۱۳۸۸.
- شکورزاده بلوری، ابراهیم؛ دوازده هزار مثل فارسی و سیهزار معادل آنها؛ چاپ سوم، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۸۷.
- شهبیدی، جعفر؛ ترجمه نهج البلاغة؛ گردآورنده: سیدرضی (محمد بن حسین شریف الرضی)؛ چاپ چهاردهم، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۸.
- عسکری، ابوهلال؛ جمهرة الأمثال؛ محقق/ مصحح: محمد ابوالفضل ابراهیم و عبدالمجید قطامش؛ ۲ ج، بیروت: دار الفکر و دار الجیل، ۲۰۰۰م/۱۴۲۰هـ.
- فقیهی، عبدالحسین و ابوالفضل رضایی؛ فرهنگ جامع مثلها و حکمتها؛ چاپ اول، دانشگاه تهران، ۱۳۸۹.
- الْقُرْطَبی، أبو عمر یوسف بن عبدالله؛ بهجة المجالس و أنس المجالس؛ محقق: محمد مرسی الخولی؛ الطبعة الثانية، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۹۸۱م.
- قَمی، ابوالرّجاء؛ ذیل نَفْثَةِ المَصْدُور؛ رونویسی حسین مدرّسی طباطبایی؛ چاپ دوم، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۸.
- ____، تاریخ الوزراء؛ به کوشش محمدتقی دانشپژوه؛ چاپ اول، تهران: مؤسسه مطالعات تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳.
- محمد بن ایدمر؛ الذُّرُّ الفرید و البیت القصید؛ به کوشش فؤاد سرگین و...؛ ۵ ج، (چاپ عکسی نسخه خط مؤلف) فرانفورت: معهد تاریخ العلوم العربیة و الإسلامیة، ۱۹۸۸م/۱۴۰۸هـ.
- منشی کرمانی، ناصرالدین؛ سِمَطُ العُلَى لِلخِضرة العلیا؛ مصحح: عباس اقبال آشتیانی؛ چاپ دوم، تهران: اساطیر، ۱۳۶۲.
- میدانی نیشابوری، ابوالفضل؛ مجمع الأمثال؛ مشهد: معاونت فرهنگی آستان قدس، ۱۳۶۶.
- وراوینی، سعدالدین؛ مرزباننامه؛ تصحیح محمد روشن؛ چاپ سوم، تهران: اساطیر، ۱۳۷۶.